

کتاب‌های انقلاب

یک‌شنبه، نوزدهم بهمن، نشست بررسی وضعیت کتاب‌های کودکان و نوجوانان، با موضوع انقلاب، در مرکز آفرینش‌های هنری کانون برگزار شد.

در این نشست حمیدرضا شاه‌آبادی، نورا حق‌پرست، محمدعلی بنی‌اسدی و پرویز اقبالی درباره کتاب‌های انقلاب، به بحث و گفت‌وگو پرداختند که متن کامل آن را در زیر می‌خوانید:

حمیدرضا شاه‌آبادی: درباره کتاب‌های با موضوع انقلاب، برای کودکان و نوجوانان، صحبت بسیار است، اما متأسفانه، ما هنوز تعریف درستی از ادبیات انقلاب نداریم. به این دلیل که نگاه‌های متفاوتی به این موضوع داشته‌ایم. بحث درباره تعریف ادبیات انقلاب، مفصل خواهد بود. بنابراین، در این جا من فقط کلیات را عرض می‌کنم.

در بعضی از انقلاب‌ها ما شاهد مجموعه مدونی به نام مجموعه انقلاب هستیم. برای مثال، در ادبیات انقلاب کبیر فرانسه، آثار ولتر، روسو و داستان‌های رمانتی سیست‌ها را می‌بینیم. این داستان‌ها زمینه ساز ادبیات انقلاب فرانسه به شمار می‌رفت. بعد از وقوع انقلاب فرانسه نیز هم چنان جریان رمانتی‌سیسم ادامه پیدا کرد و با کتاب بینوایان، نوشته ویکتور هوگو، مشخص شد که تفکر بنیان‌گذاران انقلاب کبیر فرانسه، درونی‌تر شده و در قالب کتاب بینوایان بروز کرده است. در مورد انقلاب‌های دیگر هم وضع همین‌طور است.

در کشور خودمان، به واسطه فاصله تاریخی که از انقلاب مشروطیت داریم، می‌توانیم ادبیات آن را تعریف کنیم. در واقع، ادبیاتی که به انقلاب مشروطیت منجر شد و ادبیاتی که بعد از انقلاب وجود داشت. به عنوان مثال در سال ۱۳۱۴ قمری، جلد اول سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ منتشر شد. این کتاب در آن زمان، به شدت انقلابی بود و در انجمن‌های مخفی، خوانده می‌شد. در سال ۱۳۲۴ قمری، همزمان با اوج‌گیری و اعلام فرمان مشروطیت، جلد دوم کتاب سیاحت‌نامه منتشر شد و در سال ۱۳۲۷ نیز یعنی سه سال بعد از فرمان مشروطیت و تقریباً بعد از به توپ بستن مجلس و فتح دوباره تهران، جلد سوم آن منتشر شد.

در سال ۱۳۲۸ ه. ق کتاب ایضاحات در خصوص آزادی، نوشته عبدالرحیم طالبوف به چاپ رسید. طالبوف قبل از این کتاب، با کتاب‌های احمد، مسالک المسلمین و... زمینه انقلاب را فراهم کرده بود و حال، پس از انقلاب، بحث ایضاحات را مطرح می‌کرد.

در مجموع هر ادبیات انقلابی دارای، سه مرحله است: ادبیاتی که پیش از انقلاب وجود دارد و زمینه‌ساز آن محسوب می‌شود، ادبیاتی که در جریان انقلاب بروز می‌کند و ادبیاتی که پس از انقلاب به وجود می‌آید.

آن چه در کشور ما درباره انقلاب اسلامی سال ۵۷ مد نظر است، بیشتر ادبیات بعد از انقلاب است؛ یعنی آن چه بعد از انقلاب و با توجه به مفاهیم انقلابی نوشته شده. در حالی که این تعریف، ناقص است. به ویژه آن که ادبیات انقلاب، درست در زمانی که باید شکل می‌گرفت، به ادبیات جنگ پرداخت؛ چون در آن زمان بود که جنگ به وقوع پیوست.

بنابراین، با شاخه دیگری از ادبیات، به نام ادبیات جنگ رو به رو شدیم که این موضوع عملاً از شکل‌گیری ادبیات انقلاب، به آن شکلی که توقع داشتیم، جلوگیری کرد. از طرفی، ما به ادبیات قبل از انقلاب و ادبیاتی که در جریان انقلاب منتشر می‌شد هم توجه نکردیم.

من معتقدم که باید برای تدوین ادبیات انقلاب، حرکتی شکل بگیرد. آن چه به ادبیات کودکان و نوجوانان مربوط می‌شود هم به توجه انقلابیون بر می‌گردد. آن‌ها پیش از انقلاب و سال‌های اولیه بعد از آن، به کودکان توجه زیادی داشتند و به همین دلیل، شاید به تعداد کتاب‌های

O نگار پدram

انقلابی که برای بزرگسالان منتشر شده، برای کودکان و نوجوانان هم کتاب‌هایی با موضوع انقلاب به چاپ رسیده است. البته برخی از کتاب‌هایی که روحیه انقلابی دارند، به بهانه کودکان نوشته شده است.

در واقع، قرار بود حرفی زده شود که بزرگسالان را تحت تأثیر قرار دهد، ولی برای فرار از ممیزی و سانسور و... به شکل کتاب کودکان منتشر می‌شود تا حساسیت ممیزی نسبت به آن کمتر شود. بنابراین، ما با تعداد زیادی از کتاب‌ها مواجه شدیم که اسم کودک را دارد، ولی مناسب کودکان نیست.

در دوره پیش از انقلاب مشروطیت و هم چنین، پیش از انقلاب اسلامی، برای فرار از سانسور دو حرکت وجود داشت: یکی رو آوردن به حوادث تاریخی و نوشتن در قالب داستان‌های تاریخی که همه چیز را به گذشته ارجاع می‌داد و دیگری پرداختن به ادبیات کودکان. این قالب‌ها برای حرف‌هایی که امکان گفتن آن نبود، فراهم شد. ما باید کتاب‌هایی را که برای بچه‌ها نوشته شده‌اند، از کتاب‌هایی که درباره بچه‌ها و یا به بهانه آن‌ها تولید شده‌اند، جدا کنیم. البته، بعد از انقلاب اسلامی هم برخی در ادامه کارشان، برای بچه‌ها نوشتند، اما باز هم در این دوره کتاب‌هایی را می‌بینیم که به بهانه بچه‌ها نوشته و منتشر شدند.

به عنوان نمونه، در آن سال‌ها، کتابی به نام «فاشیسم چیست؟ پرنده یا لک لک؟» چاپ شد که بحث فاشیسم را برای بچه‌ها مطرح می‌کرد.

این مواردی که عرض کردم، در حقیقت طرح یک تحقیق است؛ تحقیقی برای استخراج مفهوم ادبیات کودک، تاریخچه و ویژگی‌های آن.



بنی اسدی:

تصویرگری کتاب‌های قبل از انقلاب، بیشتر فرمی است. این نوع تصویرگری سعی می‌کند با اتفاقات تصویرسازی دنیا، هم زبان و هم زمان باشد. در تصاویر پیش از انقلاب، عناصر منفی و بد نمی‌بینیم. البته، ممکن است پس زمینه تصویر و یا لایه‌های زیرین آن تیره باشد.

بنی اسدی:

ما همه از کسانی بودیم که در جریان انقلاب حضور داشتیم و می‌توانستیم انقلاب را بنویسیم یا به تصویر بکشیم، اما نشد. آیا واقعاً بحث آن قدر پیچیده بود که با قابلیت‌های یک انسان هماهنگی نداشت و یا مشکلات دیگری موجب این کمبود شد؟

مسئله دیگر، به روز شدن است. در حقیقت، بسیاری از کارهایی که بعد از انقلاب رایج شد، این بود که اتفاقات پشت سر هم رخ می‌داد و لازم بود برای آن‌ها طراحی شود.

بیشتر مواقع، طرح‌ها خود جوش بود، اما مشکلی که باید به آن اشاره کرد، این است که جنگ فرصت نداد این نمادها و کارهایی که انجام شد، در تمام شاخه‌های تصویری راه‌حل‌های خود را پیدا کند. بعدها دیدیم چیزی که به عنوان نقاشی وجود دارد، به نوعی تصویرسازی و پلاکاردکشی است؛ یعنی عملاً وارد جریان دیگری شدیم.

نورا حق‌پرست: دوستان، درباره ادبیات انقلاب و تصویرگری کتاب‌های انقلاب، به نکات خوبی اشاره کردند. به نظر من، عوامل متعددی موجب بروز یک انقلاب می‌شود.

ادبیات هم نقش عمده و به سزایی در این تحول دارد. همان طور که آقای شاه آبادی اشاره کردند، ما قبل از انقلاب هم کتاب‌هایی داشتیم که در افکار عمومی تأثیر گذاشت و مردم را نسبت به مسائلی که در پیرامون آن‌ها وجود داشت، حساس کرد. من در آن زمان، نوجوان هفده ساله بودم و تمام وقایع را به یاد دارم.

یکی - دو سال قبل از انقلاب، صحبت‌هایی می‌شنیدم و برایم جالب بود که بدانم فعالان سیاسی، چه کسانی هستند. برخی از آن‌ها شعری سرودند و یا به کتاب و نویسندگی خاصی اقتدا می‌کردند. در واقع، ادبیات در دگرگونی شخصیت این افراد مؤثر بوده است و موجب شد که آن‌ها جلوتر از دیگران حرکت کنند.

در ادبیات انقلاب ما، برخی از شخصیت‌هایی که در قصه به کار برده می‌شد، خیلی ابتدایی بود؛

و بسته است. در مجموع، آن قدر که در نوشته‌ها بسته بودن فضا نمود دارد، در تصاویر چنین چیزی را نمی‌بینیم.

دوران انقلاب، خیلی پرجوش و خروش بود. البته، تمام انقلاب‌ها، همین طور است. برای مثال، وقتی در سال ۶۸ میلادی، انقلاب نیمه دانشجویی فرانسه اتفاق افتاد، آدم‌هایی مثل مورسینیگ که از طراحان خوب است، روی دیوارها نقاشی می‌کنند، ولی این نقاشی‌ها در واقع نقاشی دیواری نیست.

در جریان انقلاب سال ۵۷، من دانشجوی دانشگاه هنرهای زیبا بودم و می‌دیدم که همه می‌خواهند با انقلاب هم سو باشند. وقتی به شهرستان رفته، احساس کردم که به عنوان یک دانشجوی دانشگاه هنرهای زیبا، باید کاری انجام دهم و با دوستان، کارهای کوچک چاپ دستی انجام دادیم که همه این‌ها در دوران انقلاب اتفاق افتاد. ای کاش این طرح‌ها را جمع آوری می‌کردیم؛ نه به این دلیل که من یا دیگری این طرح‌ها را کشیده‌ایم، بلکه به این علت که تصاویر و نوشته‌های دیواری، تنها در زمان خاصی می‌توانند، وجود داشته باشند. همراه این مسائل، انقلاب نمادهایی با خود به همراه آورد. یک تصویرگر بعد از انقلاب، دیگر با واژه‌ها و نمادهای تصویری قبل از انقلاب کار نمی‌کند. در جریان انقلاب، بعضی از تصاویر، مثل آمدن امام و پیاده شدن ایشان از هواپیما، ماندگار شدند. بعد از انقلاب نمادها هم تغییر کردند. در این مورد، می‌توان به نماد لاله اشاره کرد و یا پرند. مثلاً وقتی قرار است یک شهید را نقاشی کنیم، پرنده‌ای بالای سر او می‌کشیم. بنابراین، تصویرگری بعد از انقلاب، آرام آرام از نمادها پیروی کرد.

آن چه امروز درباره ادبیات انقلاب مطرح است، ادبیاتی است که بتواند انقلاب را برای بچه‌هایی که آن را ندیده‌اند، تعریف کند و حوادث آن را توضیح دهد. بچه‌های ما، امروز نمی‌دانند واقعه ۱۷ شهریور چه بود؟ چرا و چگونه اتفاق افتاد؟ حتی بعضی از بچه‌ها معنی دهه فجر را که بارها در مدارس تکرار شده، نمی‌دانند.

بنابراین، امروز نیازمند کتاب‌هایی هستیم که انقلاب را برای بچه‌ها توضیح دهد. اما در این حوزه هم کمبودهایی داریم؛ چون معمولاً یا به دام شعارگویی‌های اغراق شده و یا در سراسیمگی خنثی نویسی می‌افتیم. می‌ترسیم هر چه بگوییم، بعضی‌ها ناراحت شوند. به این ترتیب آن چه حاصل می‌شود ادبیاتی نیست که بتوان به آن ادبیات انقلاب گفت. این ادبیات نمی‌تواند با خواننده ارتباط برقرار کند.

محمدعلی بنی اسدی: من تقسیم بندی آقای شاه‌آبادی درباره ادبیات انقلاب را قبول دارم. با اتفاقاتی که در جریان انقلاب افتاد، نقاشی‌ها و نوشته‌ها روی دیوار قرار گرفت. این نقاشی‌ها و نوشته‌ها را باید جمع آوری و حفظ می‌کردیم؛ چون در دسترس بودن این موارد، برای یک محقق لازم است.

تصویرگری کتاب‌های قبل از انقلاب، بیشتر فرمی است. این نوع تصویرگری سعی می‌کند با اتفاقات تصویرسازی دنیا، هم زبان و هم زمان باشد. در تصاویر پیش از انقلاب، عناصر منفی و بد نمی‌بینیم. البته، ممکن است پس زمینه تصویر و یا لایه‌های زیرین آن تیره باشد. مثل کتاب «مارمولک کوچک اتانق من» که آقای مثقالی آن را تصویرگری کردند. در این کتاب، فضا به شدت تیره



مانند دیو، سیاهی و... که البته، چاره‌ای هم نبود و نویسندگان می‌خواستند از این راه حرف خود را بیان کنند.

در آن سال‌ها ادبیات به شکل رمان رایج نبود و ما کتاب‌های آقای دکتر علی شریعتی را می‌خواندیم که خیلی کتاب‌های تاثیرگذاری بود و مطالب عقیدتی و مذهبی را بین داستان و واقعیت عنوان می‌کرد. در ذهن من، مذهب با روحانیت شکل گرفته بود و فکر می‌کردم که مرحوم شریعتی، روحانی هستند!

به هر حال، واقعیت‌هایی در طول تاریخ و در کشورهای مختلف اتفاق می‌افتد که غیر قابل انکار است. در کشور ما هم، همراه انقلاب، نوعی دگرگونی پیش آمد که ۲۵۰۰ سال حکومت شاهنشاهی را از بین برد و نظام دیگری آمد. خاطرم هست که کتاب ماهی سیاه کوچولو، توسط کانون پرورش فکری چاپ شد و همه می‌گفتند که نویسنده کتاب فعالیت سیاسی داشته است. سال‌های بعد، کتاب‌های دیگر صمد بهرنگی را می‌خواندیم. در این کتاب‌ها، حرف بزرگ‌تری نهفته بود و در واقع، بچه‌ها محمل خوبی برای بیان این حرف‌ها بودند.

درباره تثبیت وقایع انقلاب در قالب ادبیات، باید بگویم که متأسفانه به جای خوبی نرسیدیم. شاید همان طور که آقای شاه‌آبادی گفتند، یکی از دلایل این کمبود، وقوع جنگ بود. البته، ممکن است عوامل دیگری هم مؤثر باشد.

آن چه ما به عنوان ادبیات انقلاب با آن مواجهیم و در سال‌های اخیر کم‌تر درباره آن صحبت شده، بیشتر شعار و احساس است. با این که ما بسیاری از نویسندگان انقلاب را در جنگ از دست دادیم، اما آن چه در زمان آن‌ها و یا بعد از آن دوران بیان می‌شد، به دلیل شعاری بودن، مورد توجه قرار نگرفت و به دل بچه‌ها ننشست. من

حق پرست:

در ادبیات انقلاب ما، برخی از شخصیت‌هایی که در قصه به کار برده می‌شد، خیلی ابتدایی بود؛ ماند دیو، سیاهی و... که البته، چاره‌ای هم نبود و نویسندگان می‌خواستند از این راه حرف خود را بیان کنند.

حق پرست:

در مجموع، بعد از انقلاب ادبیات رشد کرد، ولی پس از مدتی با شعارآمیخته شد و وقتی لعابی از شعار، یک واقعیت را در بر بگیرد، آن واقعیت، دیگر سخنی نیست که از دل برآید و بر دل بنشیند.

زمان و در جریان انقلاب حضور داشتند، این وقایع را بنویسند و به تصویر بکشند. چرا که چند سال بعد، دیگر این افراد نیستند تا انقلاب را تعریف کنند. بنابراین، ممکن است ما بخشی از تاریخ را از دست بدهیم. هم چنین، همیشه ثبت واقعیت، ملاک و معیار خوبی برای ارزیابی جامعه حاضر است.

به عنوان کسی که تجربه کمی دارد و در این کشور زندگی می‌کند، دوست دارم این واقعیت‌ها نوشته شود و ان‌شاءالله همه ما بتوانیم این کار را انجام دهیم؛ چون مطمئن هستم تاثیر زیادی در فرهنگ و باور و تصمیم‌گیری‌های بچه‌های ما خواهد داشت.

پرویز اقبالی: به نظر من، بحثی که ما باید به آن بپردازیم، مسئله انقلاب و هنر است. ادبیات و تصویرسازی، هر دو هنر هستند و هنر و انقلاب هم هر دو به باطن انسان توجه دارند و باطن را متحول می‌کنند. اگر ما به ریشه انقلاب توجه کنیم، متوجه می‌شویم که انقلاب در لغت، به معنای تحول و دگرگونی است، اما آن چه در حقیقت در یک انقلاب تحول پیدا می‌کند، قلب است؛ یعنی قلب از این رو به آن رو می‌شود. وقتی وجود تغییر کند، ذاتاً به یک حرکت و تحول رجوع خواهد کرد که همان انقلاب است. جالب آن که هنر و ادبیات هم در پی همین تحول هستند. هدف ما از خلق یک تصویر یا کتاب، انقلاب و تغییر در افراد است. چه بسا با این تغییر و تحول، انسانیتی به وجود آوریم. البته، ممکن است که هدف یک انقلاب، شیطانی باشد. با وجود این، انقلاب در مجموع به دنبال تحول است.

اساساً وقتی از تغییر صحبت می‌کنیم، حتماً باید به دنبال تقدیر هم باشیم. این تقدیر تاریخی، نشان دهنده چگونگی نگاه ما به زندگی انسان است. دو نوع تفکر در این تقدیر تاریخی وجود دارد:

فکر می‌کنم که باید بدون جهت‌گیری سیاسی، به انقلاب، به عنوان یک واقعیت تاریخی برخورد کنیم. اما خاطره‌ها هیچ وقت از ذهن آدم پاک نمی‌شوند و من همان احساس هفده سالگی را نسبت به انقلاب دارم. می‌خواستم این صداقت را داشته باشم و با همان احساس، حقیقت را بیان کنم.

از طرفی، دختران و پسران آن دوران، بدون هیچ چشم‌داشتی، فکر می‌کردند باید در این تحول که در جامعه رخ می‌دهد، نقش داشته باشند. البته، آن‌ها یک دفعه جهش کردند و از کودکی به جوانی رسیدند؛ بدون آن که نوجوانی کرده باشند. مثل برخی از افراد که به دلیل شرایط خانواده، زودتر از سن‌شان استقلال فکری و روحی پیدا می‌کنند و جلوتر از سیر طبیعی که باید طی کنند، پیش می‌روند. شرایط انقلاب هم موجب شد که بچه‌ها جور دیگری رشد کنند و آدم‌های دیگری شوند. همین بچه‌ها به جبهه رفتند. در واقع، ما نسلی بودیم که نمی‌توانیم آن دوران را فراموش کنیم. به دور از هر گونه وابستگی، باید بگویم که شیرین‌ترین دوران زندگی هر کس، دوران کودکی و نوجوانی است و ما در این سنین، انقلاب را تجربه کردیم.

مشکل دیگری که در ادبیات انقلاب و شاید به طور کلی در ادبیات وجود دارد، این است که نقش دختران و خانم‌ها خیلی کم‌رنگ است. من به دلیل جنسیت، شاید نتوانم احساس یک نوجوان پسر را بیان کنم، اما به هر حال نقش خانم‌ها در ادبیات کم است.

در مجموع، بعد از انقلاب ادبیات رشد کرد، ولی پس از مدتی با شعارآمیخته شد و وقتی لعابی از شعار، یک واقعیت را در بر بگیرد، آن واقعیت، دیگر سخنی نیست که از دل برآید و بر دل بنشیند. امروز فرصت خوبی است تا آن‌هایی که در آن



شاه‌آبادی:

در مجموع هر ادبیات انقلابی دارای، سه مرحله است:
ادبیاتی که پیش از انقلاب وجود دارد و زمینه‌ساز آن محسوب می‌شود،
ادبیاتی که در جریان انقلاب بروز می‌کند و ادبیاتی که پس از انقلاب
به وجود می‌آید.

شاه‌آبادی:

البته برخی از کتاب‌هایی که روحیه انقلابی دارند،
به بهانه کودکان نوشته شده است. در واقع، قرار بود حرفی زده شود که
بزرگسالان را تحت تاثیر قرار دهد، ولی برای فرار از ممیزی و
سانسور و... به شکل کتاب کودکان منتشر می‌شود تا
حساسیت ممیزی نسبت به آن کم‌تر شود

از نمادها برای بیان حرف‌های‌شان استفاده کردند.
حتی در داستان‌های قبل از انقلاب هم سبیل
برای بیان غیر مستقیم به کار می‌رفت.

تصویرساز و نویسنده، خود را جلوتر از مردم
می‌بیند و سعی می‌کند به طور غیر مستقیم،
حرفش را بزند. چندی پیش، من مجموعه داستانی
خواندم به نام «بازآفرینی واقعیت». این مجموعه،
نوشته‌های نویسندگان قبل از انقلاب بود. همه
آن‌ها سعی کرده بودند به طور غیر مستقیم حرف
خود را بزنند. مثلاً در داستانی، یک روشنفکر با
کارگر ساده‌ای در کنار رود ارون گفت و گو می‌کند.
روشنفکر سعی دارد به کارگر تفهیم کند، این
نفتی که می‌رود، متعلق به ماست و نباید آن را از
دست بدهیم، اما تمام این حرف‌ها را به طور غیر
مستقیم می‌گوید.

بعد از انقلاب اسلامی، چون اظهارنظرهای
نویسنده، مستقیم بیان می‌شود، حالت شعاری پیدا
می‌کند و در نتیجه، همه از این حرف‌ها بیزار
می‌شوند و نویسنده نمی‌تواند خود را با باطن
اتفاقات بیرون تطابق دهد.

در تصویر سازی هم همین قاعده را داریم.
تصویرسازی ما تا حدودی تحت تاثیر نقاشی است.
بنابراین، بیشتر آرایش‌کننده مضمون است تا بیان
کننده آن و به ظاهر مضمون می‌پردازد و به باطن
توجهی ندارد.

این ظاهر سازی در تصویرگری، در مقطعی از
بین رفت و اوایل انقلاب، در اکثر کتاب‌هایی که
حتی در کانون پرورش فکری هم تصویر سازی
می‌شد، به عنوان نمادی از انقلاب، به واقع‌گرایی
نزدیک شد. برخی از تصویرگران، مانند مرحوم
خائف، واقعیت‌پردازی را در تصویر سازی‌های‌شان
نشان دادند. البته این واقعیت‌پردازی، با نمودی از
حقیقت، هنوز فاصله دارد. ما باید واقعیت‌پردازی را
ادامه می‌دادیم تا به معنای درستی از تصویر سازی

همان طور که گفتم، در تفکر غیر دینی، بحث
تجدید کردن و جدید شدن است. انقلاب ایران،
انقلاب تجدید حیات نیست؛ یعنی اسلام تجدید
نشده، بلکه احیا شده است. پس این انقلاب، در
ذات خود، به دنبال حقیقتی است که در دل آدم‌ها
و در قلب آن‌ها مرده بوده و سپس زنده شده است.
با وجود آن که هنوز تفکر غربی و مدرنیسم در
جهان حاکم است، اما انقلاب اسلامی ایران، با
انقلاب‌های دیگر تفاوت‌هایی دارد. انقلاب ما
هویت دینی و اسلامی را زنده کرد. در واقع،
انقلاب ایران، به سوی جریانی حرکت کرد که
انقلاب‌های دیگر به دنبال آن نبودند.

در انقلاب مشروطیت هم ما به چنین جریانی
را دنبال نکردیم. در انقلاب مشروطه، هدف این
بود که به مجلس مشروعیّت داده شود. شاه به
عنوان یک ابر قدرت، می‌توانست نظام سیاسی را
به هر سو تغییر دهد. مردم قیام کردند و حق رای
خواستند، اما مشروطه هیچ وقت مشروعه نشد. اگر
کسی حرفش را می‌زد، بر سر دار می‌رفت.

بنابراین، امروز هم ما هنوز به مرحله‌ای
نرسیده‌ایم که بگوییم انقلاب ما اسلامی است، اما
به هر حال انقلاب ۵۷، اساساً به واسطه تفکر دینی،
تحولی خاص به همراه داشت.

در مجموع تفکر دینی، یک تفکر سمعی است.
خلاف تفکرات غربی، تفکر دینی، شفاهی است.
امامان از پیغمبر نقل قول می‌کنند، پیغمبر از
جبرئیل و جبرئیل از خدا. و آن چه به عنوان تصویر
در این تفکر به وجود می‌آید، تصویری شهودی
است.

تصویرسازی‌های یک انقلاب دینی، شهودی
است، اما متأسفانه نویسندگان و تصویرسازان ما
کمی از جریان ضد استبدادی و حرکت مردم عقب
ماندند.

آن دوره، در بخش ادبیات کودک، نویسندگان

تفکر دینی و تفکر غیر دینی. در تفکر غیر دینی،
نوع نگاه به تاریخ، خطی است؛ یعنی اعتقاد بر این
است که انسان امروز بهتر از انسان دیروز است و
انسان فردا بهتر از انسان امروز. معنای کلمه
مدرنیسم هم همین است. مدرنیسم می‌گوید هر
چیزی باید متحول شود و هر چیزی که امروز
هست، فردا از مد می‌افتد.

از طرفی، هر چیزی در ذات خود، ضد خود را
هم دارد؛ یعنی چیزی که در فلسفه هگل تز، آنتی‌تز
و سنتز گفته شده است. در تفکر غربی، انقلاب از
این منظر دیده می‌شود، اما در تفکر دینی، خط
وجود ندارد. ادوار خود را مطرح می‌کنند؛ یعنی یک
دور با اسم شروع می‌شود که این اسم متذکر به
عهدی خواهد بود. وقتی یک عهد حاکم شد،
فرهنگ خود را به همراه دارد.

ذات انقلاب، تذکر است. تذکر یعنی همان
انقلاب دینی، پیغمبران هم تذکر می‌دادند. آن‌ها
چیزی را اضافه نمی‌کردند. در قرآن آمده است که
وقتی انسان غفلت می‌کند، خدا، پیغمبران را برای
تذکر دادن به او می‌فرستد.

منظورم از دورادوار، یک دوره ده - پانزده ساله
نیست؛ یعنی در این فاصله زمانی اتفاق نمی‌افتد.
مثلاً الان دور تفکر دینی نیست. از دوره رنسانس
تفکر غیر دینی به وجود آمد و به همین دلیل،
اومانیسم و ضدیت با خدا و خداگونه شدن انسان
مطرح شد. انسان به مرحله‌ای رسید که اول گفت
خدا نیست و بعد در پی اثبات این رفت که بگوید
من، خود، خدا هستم. تمام انقلاباتی که در این حد
فاصل اتفاق افتاد، از جمله انقلاب آمریکا در سال
۱۷۷۵، انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹، انقلاب
روسیه در سال ۱۹۱۷ و... هیچ کدام دینی نیستند.
فقط تضاد بین فردگرایی و گروه‌گرایی را مطرح
می‌کنند. هنر و ادبیات آن‌ها هم بر همین محور
استوار است.



اقبالی:

بعد از انقلاب اسلامی، چون اظهارنظرهای نویسنده، مستقیم بیان می‌شود، حالت شعاری پیدا می‌کند و در نتیجه، همه از این حرف‌ها بیزار می‌شوند و نویسنده نمی‌تواند خود را با باطن اتفاقات بیرون تطابق دهد.

اقبالی:

مشکل عمده ما این است که نویسنده و تصویرگر داریم، ولی منتقد و صاحب نظر نداریم. نقد ما عقب‌تر از اثر هنری است و کم و کیف آثار بررسی و نواقص گوشزد نشده است.

اتفاق افتاد، مفاهیم مطرح شدند؛ یعنی ما از بحث شکل خارج شدیم. بخشی از مسائلی که همراه انقلاب به وجود آمدند، عملاً کارکرد تصویری نداشتند. ما همه از کسانی بودیم که در جریان انقلاب حضور داشتیم و می‌توانستیم انقلاب را بنویسیم یا به تصویر بکشیم، اما نشد. آیا واقعاً بحث آن قدر پیچیده بود که با قابلیت‌های یک انسان هماهنگی نداشت و یا مشکلات دیگری موجب این کمبود شد؟

در نقد و بررسی ادبیات و تصویرگری کتاب‌های انقلاب، نباید بحث دورانی و جامعه‌شناختی را مطرح کرد؛ چون در حقیقت وقتی کار نقاشان و تصویرگران بعد از انقلاب را می‌بینیم، متوجه می‌شویم که همه دستاویزهای متفاوتی را چنگ زده‌اند تا ببینند آیا می‌توانند از این آزمون سربلند بیرون آیند؟ اما متأسفانه، در بیشتر مواقع این اتفاق رخ نداد. هر کدام از این دستاویزها قبلاً به اوج رسیده بود و تکرار آن، با توجه به توانایی‌های شخصی و شرایط جامعه، امکان‌پذیر نبود.

تصور شخصی من این است که وقتی قرار است درباره مفاهیم صحبت کنیم، نمی‌توانیم به اوج توجه داشته باشیم. بنابراین، باید پایین را نگاه کنیم؛ یعنی برای یک کتاب نقاشی کنیم تا چاپ شود، به فروش برسد و دست آخر بچه‌ها آن را بخوانند. ما توانایی این را نداریم که به هدف بالاتری بیندیشیم؛ چون از سرچشمه‌های اصلی بریده شده‌ایم و قادر نیستیم مفاهیم سخت را در کنار هم و به صورت قابل فهم، به بچه‌ها ارائه دهیم.

به هر حال، آن چه بیشتر رواج دارد، تصویرسازی است که اصلاً به دنبال مضمون نیست. ما در ایران، پنج؟؟؟ تصویرگری داشتیم، اما اگر دقت کنیم، می‌بینیم که تصاویر انتزاعی‌تر و از مضمون دور می‌شود. در همین دوره آخر، برخی از کارها، حتی آن‌ها که کاندیدای جایزه شدند، اصلاً تصویرسازی به حساب نمی‌آمدند و تصویرسازان، به سمت نقاشی مدرن رفته بودند. این مسئله با هویت انقلاب ما که یک انقلاب دینی و معنایی است، هماهنگی ندارد.

در تفکر دینی، معنویت و معنا و شکوفایی حقیقت مطرح است. این حقیقت، در باطن اتفاق می‌افتد و در باطن به واسطه شهود و دید عینی ظهور پیدا می‌کند.

در فرهنگ ما، هر چه ظاهری است، نفی شده و باطن مورد تایید قرار گرفته است. بنابراین، تصویر و مضمون باید بتواند حقیقت را برساند و واقعیت باید شکافته شود؛ شکافی که در تفکر غربی با عنوان انتزاع از آن یاد می‌شود و در تفکر دینی به آن تجرید می‌گویند. این دو تفکر با هم نزدیکی دارند و هر دو می‌خواهند واقعیت تصویرسازی را بشکافند، ولی تفکر غربی به دنبال این است که بگوید مضمون وجود ندارد، در حالی که تفکر دینی، سعی دارد مضمون را بیان کند.

تمام تصویرسازی‌هایی که در ایران داریم و وابسته به ادبیات است، بر همین اساس استوار است. شاهنامه و خمسه نظامی، چندین بار به تصویر کشیده شده‌اند؛ چون هر دو یک حقیقت را بیان می‌کنند و به یک منبع نظر انداخته‌اند.

محمدعلی بنی‌اسدی: من با بخشی از صحبت‌های آقای اقبال موافقم. وقتی انقلاب

برسیم. مشکل عمده ما این است که نویسنده و تصویرگر داریم، ولی منتقد و صاحب نظر نداریم. نقد ما عقب‌تر از اثر هنری است و کم و کیف آثار بررسی و نواقص گوشزد نشده است.

از طرفی، هر کس ذوقی در نقاشی دارد، تصویرسازی هم می‌کند. این تصاویر را به عنوان یک عمل منطبق بر اصول تصویرسازی، به چاپ می‌رساند. بعد از انقلاب، شاهد رجوع دوباره به آثاری بودیم که در آن‌ها ظاهرسازی و تکنیک‌گرایی حاکمیت دارد؛ چیزی که امروز به آن تصویرسازی انتزاعی یا تصویرسازی برای تصویرسازی می‌گویند. این نوع تصویرسازی، از قرن ۱۹ در اروپا رواج یافت. اروپاییان این نکته را مطرح کردند که هنر به چه دردی می‌خورد؟ سپس به این نتیجه رسیدند که هنر مفید، زشت است و هنری که کاربردی باشد، اصلاً هنر نیست. آن‌ها می‌گفتند، هنر برای زیبایی است و هنرمند باید زیبایی به وجود آورد. نه این که هنرش را در مضمون و داستان و یا نقاشی روی دیوار و کاسه و کوزه به کار برد. بعد از مدتی، عنوان تحقیرآمیز «صنایع دستی» را به این دسته آثار دادند و اظهار داشتند که این کارها هنر نیست.

از دید اینان، هنرمند تافته جداافتاده‌ای است که در خانه می‌نشیند و زیبایی می‌آفریند. در تصویرسازی هم وضع همین گونه است؛ یعنی محتوا مهم نیست و هنرمند باید ساز خود را بزند. نویسنده اثرش را خلق کرده و تصویرگر هم باید آن چه را دوست دارد، به تصویر بکشد. برای همین، می‌بینیم که تصویرسازی امروز، نه تنها در ایران، بلکه در تمام دنیا، تصویرسازی گروهی است. بنابراین، مدیریت هنری روی کار آمده است.